

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هفتم، شماره بیست و هشتم، زمستان ۱۳۹۴، ص ۳۲-۱

آموزه های اخلاقی گنج شایگان اثری تقلیدی از گلستان

دکتر سید مهدی نوریان* - مهسان قریشی**

چکیده

هدف از آفرینش انسان، رسیدن به کمال مطلوب است و لازمه تحقق این هدف، کسب فضایل اخلاقی در سایه تربیت است. پیامبران نیز هدفی جز تعلیم مکارم اخلاقی نداشته‌اند. آیات قرآن مجید از پیام های اخلاقی و تربیتی سرشار است. شاعران و نویسندگان هم با الهام از آیات روح افزای قرآن از دیدگاه های خاص به این موضوع پرداخته اند. یکی از این شاعران و نویسندگان که در واقع متنفذترین معلم اخلاق نیز هست، شیخ اجل سعدی است که الگویی برای تقلید افراد بسیاری پس از خود شده است. از زمره شاگردان مکتبش که شش سده پس از او می زیسته، میرزا ریاض همدانی، صاحب کتاب «گنج شایگان» است. میرزا ریاض در این کتاب، تقلیدی آشکار از گلستان کرده است. وی نه تنها در زمینه قالب و شکل بیان مطالب از استاد خود،

* استاد نیمه وقت زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد و استاد تمام وقت دانشگاه اصفهان

m.nourian@ui.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد mahsan_c@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۹۴/۷/۱۹

تاریخ وصول ۹۴/۴/۴

سعدی، پیروی کرده بلکه در بیان سخنان پر مغز، در مواردی حتی عبارات و جملات مشابه گلستان آورده است و به طور کلی در استفاده از محسنات لفظی و معنوی، آن کتاب بی بدیل را مورد نظر داشته است. میرزا ریاض با گوشزد کردن پاره ای از خصایل نیک و برحذر داشتن از اخلاق مذموم نیز پا جای پای معلم خود نهاده، از عهده این اقتدا به خوبی برآمده است. در این مقاله از ارزش های اخلاقی مطرح شده در «گنج شایگان» با تکیه بر آموزه های دینی سخن به میان می آید.

واژه‌های کلیدی

اخلاق، ریاض همدانی، گنج شایگان، گلستان.

مقدمه

در طول سده هایی که بر ادبیات فارسی گذشته است، آثار بسیاری در ادب تعلیمی پدید آمده که هر کدام دریایی از معارف را به همراه دارد. اخلاق، یکی از آموزه های دینی است که در جای جای زندگی بشر اهمیت بسیار دارد تا جایی که در قرآن کریم، در سوره حجرات و سور دیگر به آن پرداخته شده است. انسان از دیرباز به مسایل اخلاقی گرایش داشته است و در نهاد خود به دنبال فضیلت های اخلاقی بوده است.

اخلاق به معنی نهاد انسان و نیروی باطنی اوست که قابل رؤیت نیست و تنها با چشم دل می توان آن را دریافت؛ اخلاق به معنی صفت نفسانی راسخ است که انسان، افعال متناسب با آن را فوراً انجام می دهد (ر.ک. راغب اصفهانی، ۱۳۴۰: ۱۵۹). ابن مسکویه در کتاب «تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق» می گوید: «خُلُق همان حالت نفسانی است که انسان را به انجام کارهایی دعوت می کند بی آن که نیاز به تفکر و

اندیشه داشته باشد» (زنجانی، ۱۳۷۵: ۱۱۵). «اخلاق، استعدادی است که در وجود انسان نهفته است و برای آن که انسان به کمال لایق خود برسد باید این جنبه از وجودش را نیز شکوفا سازد» (امید، ۱۳۸۱: ۱۶۶). صفت نفسانی راسخ ممکن است منشأ رفتار خوب شود و یا منشأ کردار زشت. در افرادی که منشأ رفتار نیک می‌شود، اخلاقی الهی گونه ایجاد می‌کند، یعنی طبیعت انسانی متعالی. وجود یا نبود هر کدام از صفات، وجه دو سویه ای به آنها می‌دهد. یکی از راه‌های ارتقای اخلاق نیکو در بین افراد جامعه، بیان کردن وجه نیکوی این صفات و مذمت کردن خلاف آن‌هاست.

نقش و اهمیت مکارم اخلاقی در تعالی معنوی انسان‌ها بر هیچ کس پوشیده نیست. آدمی با استفاده از رهنمودهای اخلاقی و با عمل به آن‌ها می‌تواند خود را به خصایلی که برازنده آفرینش و پاکی ضمیرش است آراسته کند و به جایگاه برینی برسد که او را از سایر آفریدگان ممتاز می‌گرداند. چه پسندیده است که اشرف مخلوقات به جایگاهی دست یابد که شایستگی آن را دارد. رسول اکرم (ص) نیز هدف از بعثت خویش را تتمیم مکارم اخلاقی معرفی می‌نماید: «انما بُعِثْتُ لِأَتِمِّمَ مَكَارِمَ الْاِخْلَاقِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۱۰/۱۶). اولیای گرامی اسلام برای آن که پیروان خود را به راه خودسازی و تزکیه نفس سوق دهند، آنان را به آموختن علم اخلاق موظف نموده‌اند (ر.ک. فیض کاشانی، ۱۳۶۵: ۱).

مهمترین مسایل ملل مختلف در ادبیات آن‌ها مطرح می‌شود و ادبیات یکی از جلوه‌های قابل لمس فرهنگ است. ارزش اخلاقی و انسانی متون ادبی چونان گوهرهای تابناک، جان و دل فضیلت جوان هنردوست را از فروغ معنوی خود روشنی می‌بخشد. در این قلمرو وسیع ذوق و اندیشه، هر چه مقدس و محترم و والاست، ستایش شده است و تمامی ناشایست‌ها و رذایل و آنچه موجب سقوط اخلاقی انسان می‌شود، نکوهیده شده است (ر.ک. رزمجو، ۱۳۸۲: ۲۶۱).

ریاض همدانی

میرزا ریاض مشهور به بدیع الزمان ثانی، شخصی فاضل و از نوادر روزگار خود بود. نامش جعفر بود. از خانواده و اوان زندگی او آگاهی چندانی در دست نیست. همین قدر می دانیم که اصالتاً همدانی بوده، حدود سال ۱۲۳۲ هـ. ق به دنیا آمده است. برخی او را بروجردی گفته اند و گروهی این نسبت را غلط دانسته اند. در جوانی مدتی آرزوی رفتن به پایتخت، تهران، در دلش جوانه زد و سرانجام در اواسط پادشاهی محمد شاه قاجار به تهران کوچید (حدود ۱۲۵۷ ق.) و وارد مدرسه دارالشفا شد (ر.ک. حسینی، ۱۴۲۲: ۱۹۶/۱) و علوم ادبی و قواعد عربی را به کمال آموخت. وی پس از فراز و نشیب های بسیار، منشی سفارتخانه انگلیس شد. «برخی از منشآت او در جنگی که یغمای جندقی فراهم آورده، نقل شده است» (اذکابی، ۱۳۸۴: ۶۰۶).

میرزا جعفر ریاض، ادیبی برجسته و شاعری توانا بود و در غزل، قصیده و مثنوی دست داشت. «قصیده های محکم و بلندش را به شیوه استادان پیشین و در استقبال قصاید معروف ناصر خسرو، انوری و منوچهری سروده است» (درخشان، ۱۳۴۱: ۱۳۴)؛ غزل هایش نیز در اقتفای غزل های حافظ و سعدی است. وی به دو زبان فارسی و عربی شعر می گفت و جمیع کمالات را داشت؛ در فن خوشنویسی نیز بسیار ماهر بود و خط های نسخ، شکسته و نستعلیق را زیبا می نوشت (ر.ک. حاج سیدجوادی، ۱۳۷۸: ۱۵۶). همچنین وی موسیقی شناس ممتازی بود و رساله ای در این فن نگاشت. از علم نجوم، هندسه و ریاضی نیز سررشته داشت.

از آثار او می توان به رساله ای در موسیقی، غزلیات، دیوان قصاید، گنج شایگان، الف لیله، ریاض الادب و مجموعه منشآت به نام اخوانیات اشاره کرد (ر.ک. حسینی، ۱۴۲۲: ۱۹۸). وی در نهایت، در اثر بیماری در سال ۱۲۶۹ ق. در جوانی چشم از جهان فرو بست.

گنج شایگان

میرزا ریاض این کتاب را در پنج باب به روش گلستان سعدی تنظیم و تحریر کرد. نسخه‌هایی از این کتاب در کتابخانه دانشگاه اصفهان (تحریر شده به سال ۱۲۶۷ شامل ۱۷۶ صفحه)، کتابخانه مجلس (تحریر شده به سال ۱۲۷۶ شامل ۱۷۰ صفحه) و کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (تحریر شده به سال ۱۲۹۳ شامل ۲۱۴ صفحه) نگهداری می‌شود. بخش‌هایی از این کتاب را در سال ۱۳۸۲ ابوالفضل مردانلو به وسیله نشر ایزد به چاپ رسانیده است. نثر کتاب مسجع و روان است و به ندرت از واژه‌های تازی ناآشنا در آن استفاده شده است. نویسنده از آیات قرآن و ابیات عربی برای زینت کلام خود استفاده کرده است. کتاب، حاوی مطالب آموزنده و نکات اخلاقی و تعلیمی است که در باب‌هایی با این عناوین تدوین شده است:

باب اول: در معارف یزدانی، باب دوم: در مراسم جهانبانی، باب سوم: در ترک شناخت، باب چهارم: در برگ قناعت، باب پنجم: در آداب موافقت و ادای حق موافقت.

برخی آموزه‌های اخلاقی گنج شایگان

الف - تعلیم صفات پسندیده

۱- بخشش

بخشنده‌گی، عادت دهش بدون انتظار جبران آن از طرف مقابل است. جود یکی از صفات برجسته مؤمنان و پرهیزگاران است. دهش که در شرع صفتی پسندیده محسوب می‌شود، علاوه بر پاداش اخروی، سبب علو نفس می‌گردد. حضرت رسول اکرم (ص) فرمودند: «خداوند همه اولیای خود را به خمیره بخشنده‌گی سرشته است» (ر.ک. ابن اشعث، بی تا: ۱۵۱).

ریاض همدانی در زمینه این نکته اخلاقی یعنی دهش، توصیه های زیبایی دارد:

۱-۱. توجه به تشنه کامان و درویشان

کمک و درک همنوع برای هر انسان شریفی ضروری است. به ویژه در وضعیت برخوردار از نعمت و شادی، محرومان را نباید به فراموشی سپرد. مثلاً وقتی انسان آب گوارایی می یابد، باید به تشنه لبان نیز بهره ای از آن برساند و یا موسم دروی خرم، به خوشه چینان و بینوایان توجه کند:

روان تشنگان را جرعه ای بخش به دست افتد گرت ماء معینی
خداوندان خرم را نشاید که برتابند روی از خوشه چینی
(ریاض همدانی، ۱۳۶۷: ۷)^۱

۲-۱. صلا زدن بر بینوایان

هر نعمتی زکاتی دارد. دارا به شکرانه لطف و نعمت الهی که در اختیارش قرار گرفته بهتر است برای فقرا سفره بچیند و گرسنگان را سیر گرداند؛ زیرا دهش و اطعام سبب برکت مال می شود:

ز نعمت خواهی افزون گرددت کام به دعوت بینوایان را طبق نه
(۱۰)

۳-۱. برآوردن کام امیدواران

آن که به سختی دچار است، چشم امید به دیگران دارد. اخلاق خداگونه ایجاب می کند آدمی امید هیچ بنده ای را به یأس بدل نکند؛ پس خواهنده بی چیز و درمانده را نباید ناامید و طرد کرد. آه یتیمان نیز که از نعمت داشتن پدر و سرپرست خانواده و

^۱ - از این پس در ارجاع به گنج شایگان، برای پرهیز از تکرار، به ذکر شماره صفحه بسنده می شود.

روزی آور محرومند گیراست؛ دل ایشان را نباید شکست که آهشان آتشی خانمان
برانداز و هستی سوز است:

گر از تو سائل مسکین طلب کند چیزی به ناامیدی اش از در مران بسان مگس
دل یتیم مرنجان که دود آه یتیم همان کند که به هیزم، شرار و شعله به خس
(۷۲)

۴-۱. روح افزا بودن بخشش

سختی به کالبد بی جان، روح می دمد و آن را زنده و امیدوار می گرداند. جای شگفتی
نیست که به واسطه جودی که در سرشت انسان بخشنده است، پیر، اقبال جوان یابد:

نه عجب کز سخای طبع کریم پیر را دولت جوان بخشد
که شمیم نسیم باغ کرم پیکر مرده را روان بخشد
(۵۸)

۵-۱. دریغ نکردن نعمت یزدان از خلق

هیچ کاری در این دنیا بدون اراده و مشیت الهی صورت نمی پذیرد. صاحب مکنت
نیز به خواست و یاری خدا به ثروت دست یازیده، پس شایسته است به پاس این
موهبت، ثروتش را از مردم دریغ نکند و به نکوداشت آرامشی که در پناه یزدان یافته،
درمانده ای را در پناه خویش به آسایش برساند و در یاری رساندن مضایقه نکند.

چو برگزید ز خلقت خدای و نعمت داد ز خلق نعمت یزدان دریغ کی شاید؟
تو در پناه حق آسوده ای دریغ مدار که در پناه تو بیچاره ای بیاساید
(۵۸)

سعدی نیز می فرماید:

خواهی که ممتع شوی از دنیی و عقبی با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۶۹)

۶-۱. کاسته نشدن مال در اثر سخاوت

ممکن است مالداران با این اندیشه که دهش سبب کاسته شدن مال می گردد، از بخشش به دیگران اکراه داشته باشند اما اگر کمک به سائل سبب کاهش سرمایه گردد، آفریدگار به سبب کار خیری که انجام شده، بر آن سرمایه خواهد افزود؛ زیرا سرچشمه اصلی این ثروت، دریای مواهب الهی است. این بدان ماند که کشاورز در موسم بهار، درخت میوه را پیرایش کند و از زوائد آن بکاهد تا در فصل تابستان ثمر بیشتری دهد.

گمان میر که ز بخشش بکاست خواهد مال که گر گدای بکاهد، خدا بیفزاید
درخت میوه فزون تر دهد به تابستان چو در بهارش دهقان به اره پیراید

(۷۱)

۷-۱. بی دریغ بخشیدن

همانند خورشید باش که نور و گرمایش را به جهان می بخشد. تو نیز به برهنه ای که به تو پناه آورده است ببخش و یاریت را از او دریغ مدار:

چو التجا به تو آرد برهنه مقررور چو ابر تیره تو خورشید زیر میغ ندار

(۱۲۷)

۸-۱. انفاق به گرسنگان

در حالی که دوست با شکم گرسنه و گلوی خشک خوابیده، از مروت و رفاقت دور است که بر دارایی خود مهر امساک بزنیم:

چون ز فاقه گرسنه خوابد دوست برگ انفاق ازو مدار نهان
ورنه این شرط مهر نیست تو را مهر بر کیسه، دوست را به دهان

(۱۶۱)

۹-۱. بختیاری در دهش است نه در هشتن

سعادت‌مندی در خوب زندگی کردن و لذت بردن از داشته ها و در عین حال بخشش

به دیگران است که اثری مثبت در ذهن بر جای می‌گذارد. بدبخت کسی است که با نکبت، مال بر روی مال می‌اندوزد و از آن هیچ بهره‌ای نمی‌برد و دست آخر نیز همه این اموال را با کوهی حسرت بر جای می‌گذارد.

«دو چیز مایه اقبال است: به عشرت خوردن و به رغبت دادن و دو چیز مایه وبال: به عسرت اندوختن و به حسرت نهادن» (۷۱).

سعدی نیز معتقد است بهره بردن و به دیگران نیز بهره بخشیدن فراتر از عبادت کردنی است که همراه با مال اندوزی باشد: «جوانمرد که بخورد و بدهد، به از عابدی که نخورد و ندهد» (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۸۰)

۱-۱۰. میزبانی جوانمردان

در فرهنگ ما میهمان، حییب خداست. از آداب میهمانداری، پذیرایی درخور و بایسته و بدون امساک است. میزبان باید دست و دل‌باز باشد و گرنه میهمان در سرای او احساس راحتی نخواهد کرد.

- «میزبان را که سماحت نیست، میهمان را در ساحت وی راحت نیست» (۱۵۱).

- «کریم طبع، قدم به ضیافت نهد جز آن که کاسه به اضافه دهد که رد دعوت، مذمت است و تکلف غرامت، دام ذمت» (۱۵۷).

۱-۱۱. تهیدست نکردن خویش به سبب بخشش

ریاض در بخشش نیز شرطی قایل شده است مبنی بر این که با افراط در این صفت نباید خود را از ضرورت‌ها ساقط کرد. در هر کاری میانه روی لازم است و هر کار آداب خاص خود را دارد. با این که کریم بودن صفتی بس نیکوست اما مطابق مثل «چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است»، محروم کردن خویش از ملزومات اولیه به نیت کمک به دیگران نکوهیده است. در حالت گرسنگی خود، دیگران را طعام

دادن و در حالت برهنگی، بذل پوشاک نشانه حمق و بی‌خردی است:
 «فرض خانه بر مسجد حرام است و فرش کاشانه نه در خور بیت الحرام که
 گرسنگی بردن و طعمه بذل کردن و برهنگی کشیدن و جامه بخشیدن نوعی از سفاهت
 است» (۱۴۰).

وقف کردن خانه در حالی که بالای سر خود و خانواده ات سقفی نباشد، کاری به
 دور از حکمت و عقل است:

نشاید آن که کنی وقف خانه ای که در آن ستارگان شمری چون نظر به سقف کنی
 تو را که نیست به کف مکنت مرمت سقف چه لازم است که بی سقف خانه وقف کنی
 (۱۴۱)

۲- قناعت و خرسندی

قناعت صفتی است که با تکرار و تمرین در انسان به صورت ملکه ای در می آید که
 سبب خشنودی و راضی شدن به چیز کم و نگه داشتن نفس از زیاده خواهی می شود.
 به بیان دیگر می توان گفت قناعت، رضایت به کم و حسن تدبیر معاش است بدون
 دوست داشتن زیاده از حد زندگانی. درباره این فضیلت نیز احادیث بسیاری روایت
 شده است. ثمره این قناعت در حدیثی از پیامبر اسلام (ص) مشخص می شود که
 فرمودند: «إِقْنَعِ بِمَا أُوتِيْتَهُ يَخْفُ عَلَيْكَ الْحَسَابُ»: به آنچه به تو داده شده قانع باش تا
 حسابت بر تو سبک شود (ر.ک. مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۸۷/۶۶).

میرزا ریاض در باب این صفت پسندیده سودمند چنین می گوید:

۲-۱. خرقة پوشی به از دیبای عاریتی

یکی از موهبت هایی که نصیب هر کسی نمی شود، راضی بودن به داشته های خود
 است. قانع زیستن سبب می شود آدمی از فرصت زندگی کام جوید، روزگار خود را در

حسرت نداشته‌ها تلخ نکند و زیر بار منت هیچ کس نرود. پوشیدن پشمینه خویش بسی دلپذیرتر است از قرض گرفتن جامه ابریشمی:

مرا مرقع پشمین خویشان در بر
گزیده تر که گرفتن به عاریت دیبا
(۱۳)

در همین مضمون شیخ اجل سعدی فرموده است:

به نان خشک قناعت کنیم و جامه دلوق
که بار محنت خود به که بار منت خلق
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۱۰)

با اندک خویش باید ساخت و دست نیاز به سوی هیچ کس نباید دراز کرد:
«پیه چشم خود سوختن به از روغن دیگران چراغ افروختن و دلوق خویشان پیراستن
به که جامه از خلق خواستن» (۱۲۸).

۲-۲. شاکری به از چاکری

خشنود زیستن یعنی با وجود همه کاستی‌ها، رنج‌ها و مشکلات، سپاسگزار خدا بودن. این نوع زندگی از بهره‌مندی از ثروت و خادم و دست‌به‌سینه دیگری بودن فرح بخش‌تر است: «در عنا و شاکری به که در غنا و چاکری» (۱۲۸).

۲-۳. نیندیشیدن قناعت پیشه از زیان

خرسند بودن هنری است که هر کسی نمی‌تواند داشته باشد. آن که این خصلت را سرلوحه زندگی قرار دهد از ضرر و زیان باکی نخواهد داشت: «آن را که قناعت پیشه، از خسران چه اندیشه؟» (۱۳۳).

۲-۴. ریزه خوار ناکسان و فرومایگان نشدن

هر که طبع و منشی آزادوار دارد، با وجود دست و پنجه نرم کردن با انبوه سختی‌ها، تن به ریزه‌خواری سفره دونان نمی‌دهد؛ زیرا مناعت طبع مانع می‌شود که زیر بار خفت و پستی برود:

گر بمیرد به سختی اندر مرد زله از خوان ناکسان نبرد
سایر است این مثل همی که عقاب فضله صید کرکسان نخورد
(۱۴۳)

طاقت آوردن در مقابل شداید، به تقاضا از افراد پست شرافت دارد؛ زیرا در این معامله، عزت و مناعت طبع و آبرو با اندک حطام دنیا معاوضه می شود:
معدۀ گو لخت خون دل کن قوت وز لثیمان مکن توقع لوت
(۱۳۸)

۲-۵. در فاقه مردن به از حاجت به ناکس بردن

انسان در عین مسکنت از دنیا برود بهتر از این است که دست نیاز به سوی کسی دراز کند. زندگی کردن با دسترنج خویش و قناعت کردن به داشته ها- هرچند کم و ناقص باشد- بهتر است از استفاده نمودن از اموال دیگران. حتی هم کاسه با سگان شدن بهتر از نشستن بر سر خوان لثیم است:

«گو تن از برد زمهریر بکاه وز خسان جامه حریر مخواه
در فاقه مردن به که حاجت به کس بردن و از برد زمهریر کاستن به که از دیگران
برد حریرخواستن» (۱۳۸). «سنگ بر شکم بستن به که نان دونان شکستن و همکاسه
سگان شدن به که هم سفره سیه کاسگان» (۱۵۸).
سعدی نیز در این معنی می فرماید: «به گرسنگی مردن به که حاجت به کسی بردن»
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۱۰).

اگر انسان با وجود همه کمبودها و سختی ها، با داشته های خود به سر برد بهتر است از آن که از غیر وام بگیرد و در رفاه زندگی کند. با فروغ دیدگان خویش، جلوی پای خویشتن را دیدن دلنشین تر است از روشن نمودن راه با استفاده از چراغ فرومایگان:
به نوک خاربن ناخنان شخودن به که گل به عاریت از باغ دیگران چیدن

مرا دو دیده خود پیش پای از آن خوشتر
که از چراغ خسان پیش پای خود دیدن
(۱۳۸)

سعدی نیز قناعت به اندک خود را بهتر از طلب عاریت از دیگران می داند:
کهن خرقه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۹)

۲-۶. سرفرازی و بی نیازی قناعت پیشه

زندگی توأم با قناعت، به آدمی حس خوب زیستن می دهد؛ حسی سرشار از آسایش
خیال و آرامش روان. چنانچه کسی به ارزش آن پی ببرد، زیر بار ذل و خفت خدمت
نخواهد رفت:

گر لذت شاکری بدانی در ذلت چاکری نمائی
(۱۲۸)

گوشه خرسندی و شکیبایی، بهترین و شادترین مکان دنیاست. چون حکمفرمایی و
ثروت پایدار نیست، آن که با حس رضایت و قناعت می زید و بردباری پیشه می سازد،
حاضر نیست سر بندگی بر آستان هیچ بنده ای فرود آورد:

آن را که بود پیشه صبوری و قناعت بر درگه شاهان نهد سر پی طاعت
چون ملک و در و گنج و زر و سیم نیاید هم کنج صبوری به و هم کنج قناعت
(۱۳۳)

سعدی نیز اشاره می کند که با دسترنج خویش روزگار گذرانیدن به مطیع اوامر
دیگران بودن شرافت دارد:

به دست آهن تفته کردن خمیر به از دست بر سینه پیش امیر
(سعدی، ۱۳۶۹: ۸۳)

هم رقعہ دوختن به و الزام کنج صبر کز بهر جامه، رقعہ بر خواجگان نبشت
(همان: ۱۱۰)

۳- علم و هنر

۳-۱. اهل دانش را ارج نهادن

از دیگر صفات نیکویی که انسان می تواند به آن متحلی شود، پر بارکردن وجود با گوهر علم و دانش است. برترین دارایی، علم است و آن که را در دانش مرتبه بالایی دارد، باید ارج و قرب نهاد:

هر که ورا پایه دانش بلند پایه برافرازش و پستش مگیر
ور به مثل از تو به غیرت حسود این نپسندد ز حسد گو بمیر
(۳۷)

۳-۲. دانستن ارزش هنرمند

«هنرمند بی بضاعت، چون گوهری ثمین است در برکه پارگین که رهگذارانش از ریگ فرق ندانند و تاجدارانش بر فرق نشانند» (۲۶).

۳-۳. آزمون هنر

قضاوت زود هنگام نارواست. اگر ناشناسی لاف هنرمندی بزند، ابتدا باید او را بسنجی و اگر ادعایش حقیقی بود به او لطف و اکرام کنی و گرنه از خود دورش کنی:
اگر به نزد تو مجهولی از هنر لافد بیازمایش و بر وی نیازموده متماز
اگر ز مغز تهی بینی اش چو طبل بکوب ورش به راستی آهنگ همچو نی بنواز
(۳۸)

۳-۴. مرجح بودن ناپارسای هنرمند بر جاهل پرهیزگار

هنر، بسیار ارزنده است و هنرمندی که متقی نباشد بهتر است از پارسای نادان؛ همان گونه که اسب تیزرو هرچقدر بدلگام باشد، از خر مطیع و صبور مفیدتر است.
مرد هنرپیشه ناپارسا به بود از جاهل پرهیزگار

توسن تازی به لگام ارچه سخت نغز تر از لاشه خر بردبار
(۵۳)

۴- تدبیر

تدبیر یکی دیگر از صفات بایسته است. پیش از اقدام هر عملی، باید به سرانجام آن اندیشید. تدبیر نه تنها در زندگی دنیایی بلکه در آخرت نیز تأثیرگذار است. حضرت علی (ع) پیروزی را قرین تدبیر دانسته اند: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ»: پیروزی با دوراندیشی و آینده نگری به دست می آید (نهج البلاغه، حکمت ۴۵). نیز می فرمایند: «أَعْقِلُ النَّاسِ أَنْظَرَهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ»: عاقل ترین مردم کسی است که بیشتر در عواقب کارهایش بیندیشد (آمدی، ۱۳۷۸: ۱۲۱).

ریاض همدانی در خصوص این ویژگی اخلاقی سفارش هایی به خوانندگان می کند و معتقد است دوراندیشی ابزار انسان عاقل است. خردمند آن است که هر چه برایش پیش آید، از گزند و شر آن دل نگران باشد و هر کار نیک و عبادتی که انجام می دهد، از غرور و ناسپاسی و سرکشی هراسان باشد: «عاقل آن است که به هر چیزی که وی را پیش آید، از شر وی در تشویش باشد و به هر طاعتی که آرد از عصیانی بیم دارد» (۸۳).
وی برای موقعیت های خاص، راهکارهایی را نشان می دهد:

۴-۱. روایی نیرنگ در رزم

داشتن تدبیر در میدان جنگ از ضروریات است. یکی از موارد، این است که هر کس در نبرد به درماندگی می رسد باید در برابر دشمن خود، همچون مار که به افسون رامش می کنند و یا شیر درنده که با نیرنگ به دامش می اندازند، از حيله و ترفند سود جوید تا رهایی یابد:

«آن که به جنگش درمانی ضرورت است که به نیرنگ، خویشتن از چنگش برهانی که مار گرز را به افسون رام کنند و شیر شرز را به حیلت در دام افکنند» (۸۷).

روز جنگ یا باید نیرومند باشی و یا با نیروی عقل و تدبیر، نیرنگی بیندیشی:
 جنگجویی مسلم است آن را کآهنین پنجه و قوی جنگ است
 وآن که را زور نیست در بازو روز پرخاش چاره نیرنگ است
 (۸۷)

۴-۲. امان ندادن به خطاکار

دیگر از موارد دوران‌اندیشی این است که اگر انسان شخصی را به کیفی تهدید می‌کند، نباید به او فرصتی دهد؛ زیرا وی مکرری خواهد اندیشید. این همانند آن است که ماری را زخمی کنی و سپس زنده رهایش کنی که در این صورت به خون خود، دست شسته‌ای:
 «آن را که به عقوبت بیم کردی، چندان فرصت مده که رنگی آمیزد یا طرح نیرنگی ریزد که مار گزنده را به زخم پیچان داشتن و به رحم زنده گذاشتن، در خون خود تاختن است و دستخون باختن.

از خسش خانه وجود برروب خصم را چون به قتل کردی بیم
 یا مکن مار گرز را زخمین یا چو کردی سرش به سنگ بکوب»
 (۴۲-۴۳)

۴-۳. فراهم نمودن مقدمات کار، پیش از ورود به آن

چنانچه آمادگی لازم برای انجام کاری را نداری، به آن نپرداز:

نگفتمت که چو نبود سلاح پیکارت سمند رزم به میدان کین دلیر متاز
 چو هست تاب سمندر تو را در آتش تیز به تاب شمع چو پروانه بال و پر بگداز
 (۸۷)

در دجله چو آشنا ندانی سالم تترت از کنار نبود
 چون نیست تو را سلاح پیکار پیکار صلاح کار نبود
 (۸۸)

۴-۴. نرمی با دشمن قوی

وقتی با درشتی و قلدری کاری از پیش نمی رود، مصلحت آن است که با دشمن از در لطافت و نرمش درآیی. شکارچیان نیز گفتار را با آوای دلنشین از سوراخ بیرون می‌کشند:

چو برناید تو را کار از درشتی به نرمی کوش با دشمن به گفتار
که صیادان به گفتار دل آویز برون آرند از سوراخ گفتار
(۸۸)

به لطف کوش و مدارا گزین اگر خواهی که دوست با تو نه دشمن شود نه دشمن چیر
کند گذار ز درع حدید تیغ ولی به جد نبرد دراعه پرند و حریر
(۸۸)

سعدی نیز در همین مضمون فرموده است که نرمش به نزاع‌ها و دشمنی‌ها پایان می‌بخشد:

چو پرخاش بینی تحمل بیار که سهلی بیندد در کارزار
لطافت کن آنجا که بینی ستیز نبرد قز نرم را تیغ تیز
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۲۳)

۴-۵. تدبیر از شکسته دل برناید

رایزنی شرایطی دارد و با هرکسی نمی توان مشورت کرد. آن کسی که دلش را با جفا و ستم شکسته ای طرف مشورت قرار نده؛ زیرا به دنبال انتقام است و از او تدبیر بر نمی آید:

آن را که به جور دل شکستی ز نخست سخت است به کین با تو و در تمکین سست
تدبیر مفرما که بزرگان گویند ناید ز دل شکسته تدبیر درست
(۴۸)

۵- صبر و بردباری

صبر «در اصطلاح علم اخلاق به حفظ نفس از اضطراب، اعتراض و شکایت و همچنین

به آرامش و طمأنینه گفته می شود» (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۸۲/۶). صبر موارد مختلفی دارد از جمله صبر در خودداری از سخن گفتن که آن را کتمان گویند و صبر در اجتناب از خوردن و آشامیدن که آن را صوم (روزه) گویند.

انسان در معرض حملات شدید تمایلات نفسانی است و به نحوی آفریده شده که زندگی او با آفات، کمبودها، موانع و مصیبت های فراوانی همراه است. همه این موارد، ابزار آزمایش انسان توسط خدای متعال است. در این بین، تنها کسانی از میان موانع و مشکلات، سالم به مقصد می رسند که با صبر، به قضای الهی راضی شوند و تمایلات نفسانی را حبس کنند و تسلیم امر خداوند شوند.

آیات متعدد با عبارت «الله مع الصابرين» و «ان الله يحب الصابرين» مژده همراهی خداوند را با صابران می دهد (بقره، ۱۵۷-۱۵۵، هود، ۱۱؛ رعد، ۲۴-۲۳؛ آل عمران، ۱۴۶). این خصلت، در آموزه های قرآنی یکی از برترین فضایل انسانی شمرده شده است.

۱-۵. شکیبایی در سختی های وصال دوست

یکی از انواع صبر، صبر در راه دوست و رسیدن به اوست. آن که عاشق معبود است در راه وصال او از ناملايمات نمی هراسد. سختی های کاری که از سر شوق و علاقه صورت گیرد، به چشم نمی آید و تحمل پذیر است. آن که از روی میل و اشتیاق و با دل و جان، بیابان های وصال را می پیماید، از مصائب راه شکوه و گلایه ای ندارد. سالک طریق عشق، اگر تمام راه - خار مگیلان که سهل است - قدم بر تیر و پیکان بگذارد، گویی بر حریر نرم و دلپذیر گام نهاده است:

ز رنج راه ننالد کسی که از سر شوق طریق وادی جانان به پای جان سپرد
چه جای خار مگیلان که پای طالب دوست مسافت ار همه پیکان چو پرنیان سپرد

عاشق آن چنان محو جمال معشوق می شود که گویی سراپا نگاه است. اگر از آسمان تیر هم ببارد، مژه برهم نمی زند مگر آنگاه که بخواهد خیال محبوب را در خواب و رویا نظاره کند:

گر تیر بارد از مژه برهم زند خطاست آن را که دیده باز بود بر جمال دوست
مشتاق دوست دیده نبندد به هیچ روی جز آن که هم به خواب ببیند خیال دوست
(۲۷)

۲-۵. بردباری در برابر مشقات

رسیدن به مطلوب با مصائبی همراه است و مشتاق ناگزیر است شکلیا باشد:

سهل است جفا کشیدن از خار آن را که به گل بود سر و کار
وز نوش هر آن که ناصبور است بر نیش تحملش ضرور است
(۱۹)

۳-۵. تحمل رنج نیش برای دستیابی به نوش

طالب برای حصول به مقصود چاره ای جز تحمل شداید ندارد. جوینده عسل یا باید نیش زنبور را به جان بخرد یا از اندیشه عسل بیرون آید.

«آن را که از گل ناصبور است، تحمل خار ضرور؛ یا گل به دامن ببرد یا خارش دامن بدرد و آن را که عسل باید کسل نشاید؛ یا برگ نیش کند یا ترک نوش» (۱۹).

۶- پاسداشت بزرگان

سزاوار است آدمی آنچه برای خود نمی پسندد، بر دیگران نیز روا ندارد. اگر کسی تمایل دارد نامش در میان خرد و کلان به نیکی شهره شود، نباید نام اشخاص بزرگ و سرشناس را کوچک گرداند:

به خیره نام بزرگان قرین ننگ مدار گر ز خرد و بزرگت هوس نکونامی

سپه دلی که سها را سهیل خواند از جهل بر او سزد که بخندند عارف و عامی
(۵)

۷- ویژگی دوست واقعی

در سختی و آسانی باید یار و همراه دیگران بود و گرنه آن که در زمان فراغت و خوشی، دوستی کند و در پریشان حالی ترک معاشرت نماید، دوست حقیقی نخواهد بود:
به درویشی و نعمت باش توأم به یاران چون دو مغز اندر یکی پوست
نه چون راحت رسد دمساز گردی به گاه رنج دل برگیری از دوست
(۱۲۶)

در گلستان نیز نزدیک به همین مضمون چنین آمده است:

دوست مشمار آن که در نعمت زند لاف یاری و برادرخواندگی
دوست آن دانم که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی
(سعدی، ۱۳۶۹: ۷۱)

ب- رویکرد پرهیز از صفات نکوهیده

۸- بخل

بخل در لغت به معنی امساک و خست است و در مقابل جود و سخاوت قرار دارد. بخل یکی از رذایل اخلاقی است که انسان را از خرج کردن آنچه تحت اختیار اوست منع می کند؛ خواه از حقوق دینی باشد همانند خمس و زکات، خواه از حقوق مردمی باشد مانند نفقه های واجب و دیونی که باید پرداخت شود و یا از امور بافضیلت همچون صدقه و انفاق برای خانواده و خویشان و همسایگان. این صفت ناپسند در قرآن و روایات به شدت نکوهیده شده است. حضرت علی (ع) می فرمایند: «بخیل آبروی خود را بیشتر از آن که حفظ کند از بین می برد» (آمدی، ۱۳۷۸: ۲۹۲). امام رضا

(ع) می‌فرمایند: بخیل از خدا و مردم دور و به آتش دوزخ نزدیک است (ر.ک. مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۳ / ۳۰۸). در زیر تعبیری را که ریاض از این صفت مذموم دارد می‌خوانیم:

۸-۱. بی‌قراری و نگرانی میزبان لئیم

دارایی بخیل فرومایه به جانش بسته است؛ گویی فراموش کرده که اسباب دنیا برای رفاه حال خود و رفاه بخشیدن به دیگران است. همواره در اضطراب و نگرانی به سر می‌برد و این تشویش برایش تحمل پذیرتر است از این که کسی را بهره‌ور از سفره خویش ببیند. زخم در استخوان را راحت تر تاب می‌آورد تا مشاهده بینوایی را در کنار خوان خویش:

«لئیم طبع را نفس در تاسه خوشتر که مگس بر کاسه و در دیده، ظَفَرَه بهتر که رسیده بر سفره و نیش در استخوان هموارتر که درویش بر خوان.

مکن دراز به خوان لئیم طبعی دست که نانش از شکنی از دلش شکیب شود
به لقمه ای که ز عادت فزون خورد مهمان عجب نباشد اگر میزبان طیب شود»
(۱۴۴)

۸-۲. جان دادن بخیل بر سر لقمه ای نان

لئیم گرسنه و سگ چو دسترس نبود عجب مدار گر از خوان و استخوان گذرند
ولی چو آن به سر خوان و این به جیفه رسید به استخوانی و نانی ز خون و جان گذرند
(۱۴۴)

۸-۳. حاجت نطلبیدن از بخیل

در صورت وجود هرگونه اضطراب، دست نیاز به سوی ممسک نباید دراز کرد:

گرچه تو را جان به لب آید خواه نان ز سیه کاسه ته کاسه لیس
زان که به جهد از سر جان خاستن به که نشستن سر خوان خسیس
(۱۵۸)

۹- حرص و طمع

حرص، صفتی است نفسانی که انسان را به اندوختن بیش از احتیاج خود وا می‌دارد. بسیاری از بدبختی‌های بشر در دنیا و آخرت به این مسئله باز می‌گردد. حضرت علی (ع) فرمودند: حرص، مایه رنج و زحمت ابدی است و آن کس که بیماری حرص بر جانش مستولی گردد، به خواری و ذلت بزرگ دچار خواهد شد (آمدی، ۱۳۷۸: ۹۸۲ و ۶۲۹). میرزا ریاض این صفت بازدارنده بالندگی را به خوبی نمایانده است:

۹-۱. کاسته شدن شأن به سبب طمع

داشتن مناعت طبع، بسیار پسندیده است ولی طمع نفس، انسان شایسته را وادار به تقاضاهای پست و پایین می‌کند:

طمع نفس، طبع والا را به تقاضای حرص دون دارد
(۱۴۱)

۹-۲. سیری ناپذیر بودن حرص

حرص و طمع در زمره امیالی است که نه سیرایی دارد و نه از شدت آن کاسته می‌گردد و جز با مرگ آدمی پایانی ندارد: «دهان آز به لقمه امل بسته نگردد و دندان طمع جز به سنگ اجل شکسته» (۶۵).

سعدی نیز عقیده دارد که طماع را هرگز سیری حاصل نخواهد شد:

دیده اهل طمع به نعمت دنیا پر نشود همچنان که چاه به شبنم
(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۰)

حریص، فزونی طلب و سیری ناپذیر است؛ هر آنچه به دست بیاورد، بیشتر می‌خواهد و هر ساله برای کسب مال نذر می‌کند و سوگند می‌خورد اما طمعش تمام ناشدنی است:

حریص گرسنه چشم از پی حصول منال کند ز حرص به هر سال نذر و گیرد فال
دهان حوصله حرص از آن فراخ تر است که اشتها بگمارد به لقمه آمال
(۶۵)

چنانچه پروردگار گنجینه شاهواری به حریص بخشد، وی باز دریغش می آید سکه
ای از آن را انفاق کند:

بنده گوید که گر خدای دهد زر به سائل به رایگان بخشم
حق سراید که درهمی ندهی اگرت گنج شایگان بخشم
(۶۵)

۹-۳. بادافره مال اندوز مکار

دنیا ارزش ندارد که انسان، همنوع خود را بفریبد. هر که برای ثروت اندوزی، با
مردم مکر کند و آن‌ها را در برابر متاع دنیا بفروشد، باید از خداوند و روز مجازات در
هراس باشد:

ای که با خلق مکر پیشه کنی تا شود گنج و مال انبوهت
هان بیندیش با خدا که رسد به مکافات مکر مکروهت
(۶۶)

۱۰. جهل

جهل در لغت به معنی ندانستن است. در آیه ۱۷ سوره نساء، آیه ۵۴ سوره انعام و آیه
۱۱۹ سوره نحل، واژه جهالت در مورد کسانی به کار رفته است که از سر نادانی، کار
ناشایستی انجام داده‌اند. در روایات امامان شیعه نیز بسیار به جهل توجه شده است.
جهل در احادیث، شدیدترین نوع فقر، دشمن آدمیان، ذُل و ظلمت تلقی شده است.
حضرت علی (ع) می فرمایند: جهل و بی خبری انسان از عیوب اخلاقی اش، در ردیف
بزرگ ترین گناهان اوست (ابن شعبه، ۱۳۶۳: ۳۹/۱).

ریاض نیز در مضموم شمردن این عیب، اشعار و عبارات زیبا و تفکربرانگیزی دارد چنان که می گوید: «دانای تبهکار به که نادان پرهیزگار» (۵۳).

۱-۱۰. پرهیز از ستیزه با نادان

جاهل را با منطقی سر و کاری نیست و با کسی که بی منطقی است نباید زورآزمایی کرد که در آن صورت سلامت را باید بدرود گفت. اگر در مباحثه، نادان به اصرار منکر چیزی می شود و در عقیده خویش پافشاری می کند، به کار خویش مشغول شو و از ادعایت صرف نظر کن:

چو افکندی سلامت را دعا گو	به نیرو پنجه با نادان میفکن
سر خود گیر و ترک مدعا گو	چو در انکارش افزایش دلیلت

(۸۶)

۲-۱۰. ترک معاشرت با نادان

به حال دو نفر باید تأسف خورد: یکی شخص پرهیزگاری که با او باش و بی سر و پایان در افتد و دیگری دانشمندی که با جاهل به مجادله پردازد: «بر دو کس به حسرت باید گریست و به حیرت نگریست: پارسایی که با رندان آمیخت و دانایی که با نادان آویخت» (۸۶).

مجادله با جاهل از ارزش فرد می کاهد: «دانا که با نادان استیزد، عافیت از وی بگریزد» (۸۶).

همنشینی با نادان، هیچ سودی ندارد:

مردمان عقل و دانش اندوزند	کیست نادان سست رای کزو
تا از آن شمع مسجد افروزند	خود چه باشد چراغ مرده دیر

(۳۱)

۱۰-۳. ارجح بودن نادان فروتن بر دانای مترفع

با این که جهل، صفت مذمومی است اما جاهل فروتن مانند درخت بید است که در سایه اش می آرامند. دیگران از وجود این شخص در آسایش به سر خواهند برد. نادان خودبین همچون درخت گردوست که با داشتن میوه فضل و دانش، از سایه اش گریزانند. از همین رو آن یکی قدر می بیند و این دیگری طرد می شود: «نادان متواضع درخت بید را ماند که با بی باری همه در سایه آن چمند و دانای مترفع چون درخت گردکان که با همه پرباری از سایه آن رمند. لاجرم همه عمر، آن را آب در پاست و این را سنگ بر سر» (۱۶۰).

۱۱- ظلم

ظلم یکی از صفات رذیله است و دو معنا دارد: یکی جامع همه رذایل است و شامل ارتکاب هر یک از زشتی های شرعی و عقلی است و دیگری ضرر و اذیت رساندن به غیر از قبیل کشتن و یا زدن، دشنام دادن و غیبت کردن است (نراقی، ۱۳۷۸: ۴۷۵). ظلم در لغت به معنای خروج از حد میانه روی است (زبیدی، ۱۴۱۴: ۴۴۸/۱۷). ظلم از گناهان کبیره است و عذاب آن شدید و ندامت آن بیشتر و وبال آن بالاتر است. در این باره در گنج شایگان می خوانیم:

۱۱-۱. یکسان بودن پرهیزگار و گناهکار نزد ستمگر

نزد ظالم بی رحم، پارسا و بزه کار یکسانند؛ همان گونه که برای آتش سوزان فرقی نمی کند آنچه می سوزاند برگ کتاب مقدس است یا هیزم، در نظر انسان های سیه دل نیز زشت و زیبا یکی است و شمشیرشان لحظه ای از خونریزی باز نمی ایستد:

مژدی ظالم به گاه کین نشناسد	متقی بی گنه ز مجرم بی باک
آتش سوزنده را به بر چه تفاوت	کاین ورق مصحف است یا خس و خاشاک

(۶۰)

۱۱-۲. برتری سگ بر بدرگان

در فرهنگ ها به ویژه فرهنگ اسلامی، آزار رساندن به خلق نکوهش شده است. سگ مظلوم و بیچاره ای که سراسر عمر خود را برای پاسداری و نگهبانی، سر بر آستان بندگی دارد برتر است از انسان بدذاتی که دائماً در فکر آزار پاکان است.

سگ مسکین که پاس را همه عمر سر خدمت بر آستان دارد
به از آن بدرگ آدمی که مدام سر آزار را آستان دارد
(۶۰)

۱۲- ارتقای فرومایگان

سرمایه گذاری بر فرومایه و دون پایه بیهوده است؛ مثل این می ماند که در شوره زار دانه بکارند و یا سراب را به جای آب بپذیرند. دونان را نباید در صدر نشانند و ارتقا داد: «فرومایه را فزون پایه داشتن و فروپایه را برافراشتن، دانه در شوره زار کاشتن است و سراب را آب انگاشتن» (۵۱).

۱۳- دریوزگی

۱۳-۱. پرهیز از همنشینی با دریوزه نسبتان

همنشینی با صاحبان سرمایه از بار اندوه می کاهد و برعکس، دوستی با گداصفغان جز خفت و ذلت هیچ چیز نخواهد داشت. ثروتمندان مانند معادن طلا و جواهرند که از آن لعل و مرجان خارج می گردد و گداخویان چون خاک راهند که فقط گرد و خاک نصیب می گردانند: «پیوند قوی مکتنان محنت بگسارد و آمیزش دریوزه نسبتان جز نکبت نیارد که آنان چون کان زرنند و اینان خاک رهگذر. از آن همه سرخ و زرد خیزد و این جز گرد نینگیزد» (۵۶).

۱۳-۲. آبروریزی در یوزه گری

اظهار نداداری و ابراز تهیدستی در هیچ حالتی جایز نیست. نمودار کردن بی چیزى سبب ریخته شدن آبرو می گردد و آبروی چون آب جوی نیست؛ زیرا آب رفته به جوی بازآید و آبروی رفته هرگز باز نیاید: «عرض فاقت چندان که در عدت بیفزاید، از عزت بکاهد و آبرو نه چون آب جوست؛ آن چون برفت بازآید و این چون بریخت، دیگر بار نیاید» (۱۶۰).

۱۴. حسادت

۱-۱۴. برکنندن بیخ حسود

حسودی که خواهان فضاحت نام و از بین رفتن آوازه توست، مستحق آن است که او را از ریشه برکنی قبل از آن که به مراد خویش دست یابد:
چوننگ نام تو خواهد ز خبث، بیخ حسود برآر پیش که نامت به ننگ شهره کند
(۴۵)

۲-۱۴. ایمن نبودن از حسود

همیشه و در همه حال باید مراقب حاسدان اطراف خود بود؛ زیرا داشتن پایه و جایگاه بالا، حس حسادت را در آنان تقویت می کند و ممکن است از ناحیه ایشان گزندى رسد:

ز قرب شاه تو را چون فزود پایه و جاه به فرجاه خود ایمن مشوز خبث حسود
(۴۸)

۱۵- جفاکاری و ناسپاسی

هر کسی به خوبی عادت کند، نمی تواند بر خلافش عمل کند. وفاداری طلبیدن از

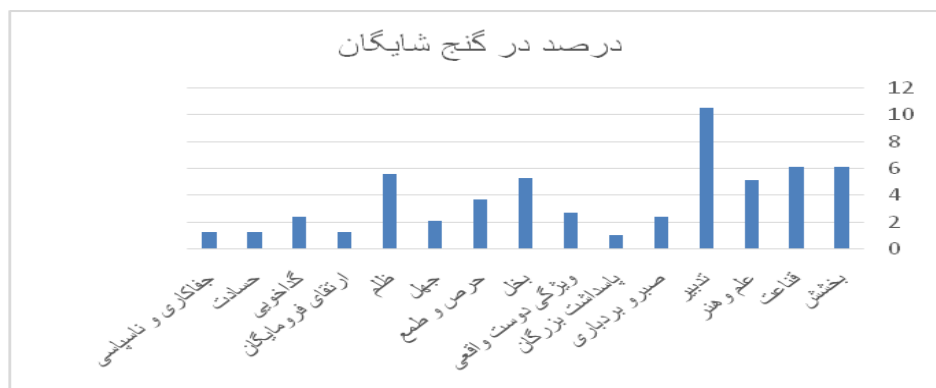
بنده‌ای که با داشتن مقام و عزت، به صاحب خود ناسپاسی کند اشتباه است. خریدار آن بنده نباید بود که نسبت به ولی نعمت خود ناسپاسی و نمک نشناسی کرده است:

بنده کاندرا کمال عزت و جاه با خداوند جز جفا نکند
دل منه بر وفا و خدمت او که جفایشه خود وفا نکند
(۴۵)

به رایگان مخر آن بنده کز ره عصیان سپاس خواجه ندانست و پاس قدمت او
چو پاس نعمت مخدوم خود نداشت تو نیز مدار از پی اکرام پاس خدمت او
(۴۵)

جدول آموزه های اخلاقی در گنج شایگان

مفهوم اخلاقی	درصد در گنج شایگان
بخشش	۶.۱
قناعت	۶.۱
علم و هنر	۴.۸
تدبیر	۱۰.۵
صبر و بردباری	۲.۴
پاسداشت بزرگان	۱.۰۷
ویژگی های دوست واقعی	۲.۷
بخل	۵.۳
حرص و طمع	۳.۷
جهل	۲.۱
ظلم	۵.۶
ارتقای فرومایگان	۱.۳
گداخویی	۲.۴
حسادت	۱.۳
جفاکاری و ناسپاسی	۱.۳



نمودار آموزه های اخلاقی در گنج شایگان

نتیجه

متون ادبی ما در زمینه پندهای اخلاقی غنی و پر بار است. گنج شایگان نیز از متونی است که پیام های اخلاقی فراوانی به همراه دارد و برای جویندگان علم و ادب و اخلاق سودمند است. می توان از این اثر نیز همچون آثار دیگری از این دست بهره مند شد و جان خود را با این آموزه ها و صفات پسندیده آراست و از ناپسندها دور نگه داشت.

یکی از صفاتی که ریاض بر آن تأکید می کند بخشندگی است. وی مخاطب را به توجه به تشنه کامان و درویشان، صلا زدن بر بینوایان، برآوردن کام امیدواران و انفاق به گرسنگان دعوت می کند. مورد مهم دیگری که وی به آن اشاره می کند قناعت داشتن و خرسند زیستن است. وی این صفت بازدارنده بالندگی را به خوبی تشریح می کند و مال اندوزان مکرپیشه را به مجازاتی که در انتظارشان خواهد بود، هشدار می دهد. در توصیف دانایی و نادانی نیز قلم می زند و برازنده بودن به حلیه دانش را تا آن جا با اهمیت می داند که ناپارسای هنرمند را بر جاهل پرهیزگار ترجیح می شمارد.

وی به صفات اخلاقی پسندیده دیگری نیز اشاره می کند، همچون صبر و بردباری، مدارا با دشمن قوی، امان ندادن به خطاکار، شکیبایی در سختی های وصال دوست، بردباری در برابر سختی ها و

در میان نکات اخلاقی، بیشترین توجه ریاض همدانی به فضیلت هاست. آنچه بیشتر از همه به آن پرداخته، تدبیر و دوراندیشی است که لازمه زندگی موفق است. پس از آن بخشش و خرسندی و قانع زیستن را مورد نظر قرار داده است. سپس آنچه که بیشتر بدان توجه کرده پرهیز از ظلم و ستم است و بعد به ترتیب، بهره مند بودن از دانش و هنر، مذمت حرص و طمع، ویژگی های دوست واقعی، تشویق به صبر و بردباری، نکوهش گداخوبی، جهل، حسادت، ناسپاسی و تحذیر از ارتقای فرومایگان را در نظر گرفته است.

منابع

- ۱- قرآن کریم. ترجمه مهدی الهی قمشه ای. تهران: بنیاد نشر قرآن.
- ۲- نهج البلاغه. علی بن ابی طالب (ع). ترجمه محمد دشتی. تهران: نیلوفرانه.
- ۳- آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۳۷۸). غررالحکم و درر الکلم. ترجمه و شرح هاشم رسولی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۴- ابن اشعث، محمد بن محمد. (بی تا). الجعفریات (الاشعثیات). تهران: مکتبه النینوی الحدیثه.
- ۵- ابن شعبه. (۱۳۶۳). تحف العقول عن آل الرسول. قم: چاپ علی اکبر غفاری.
- ۶- اذکایی، پرویز. (۱۳۸۴). ریاض همدانی. چیستا، ش ۱۸، ص.ص. ۶۱۰-۶۰۲.
- ۷- امید، مسعود. (۱۳۸۷). درآمدی به فلسفه اخلاق از دیدگاه متفکران مسلمان معاصر ایران. تبریز: مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز.
- ۸- حاج سید جوادی، سید کمال. (۱۳۷۸). اثرافرینان. تکمیل و انجام حسین محدث زاده و حبیب الله عباسی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران.
- ۹- حسینی، احمد. (۱۴۲۲). تراجم الرجال. تهران: دلیل ما.
- ۱۰- خوافی، مجد. (۱۳۸۹). روضه خلد. تصحیح عباسعلی وفاپی. تهران: سخن.
- ۱۱- درخشان، مهدی. (۱۳۴۱). بزرگان و سخن سرایان همدان. تهران: نیکو.
- ۱۲- راغب اصفهانی، حسین. (۱۳۴۰). المفردات فی غریب القرآن. بیروت: چاپ سید محمد گیلانی.
- ۱۳- رزمجو، حسین. (۱۳۸۲). نقد و نظری بر شعر گذشته فارسی از دیدگاه اخلاق اسلامی. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- ۱۴- ریاض همدانی، میرزا جعفر. (۱۲۶۷). گنج شایگان. نسخه خطی. اصفهان:

- کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان. ش ۵۱۳۶.
- ۱۵- زبیدی، محب الدین سید محمد مرتضی. (۱۴۱۴). *تاج العروس من جواهر القاموس*. تحقیق و تصحیح علی شیری. بیروت: دارالفکر.
- ۱۶- زنجانی، میرزا ابوطالب. (۱۳۷۵). *کیمیای سعادت*، ترجمه طهاره الاعراق ابوعلی مسکویه رازی. تصحیح ابوالقاسم امامی، تهران: میراث مکتوب.
- ۱۷- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۶۹). *گلستان*. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۸- فیض کاشانی، محسن. (۱۳۵۶). *اخلاق حسنه*. ترجمه محمد باقر ساعد خراسانی. قم: پیام آزادی.
- ۱۹- مجلسی، علامه محمد باقر. (۱۴۰۳). *بحار الانوار*. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- ۲۰- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۱- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۶۹). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد الین نیکلسون. تهران: مولی.
- ۲۲- نراقی، ملا احمد. (۱۳۷۸). *معراج السعاده*. قم: هجرت.
- ۲۳- وقار شیرازی، میرزا احمد. (۱۳۶۶). *انجمن دانش*. تصحیح محمود طاووسی. شیراز: نوید.